

Political Commentary on the Verse of “Nafy Sabil” An Interpretative perception of the Base of Political Jurisprudence (Verse 141 of the Surah of Nisaa)

Ali Shirkhani¹

*1. Associate Professor, Department of Political Science, Islamic Azad University, Qom Branch, Qom, Iran; shirkhani@qom-iaui.ac.ir
and Member of Association of Hawzah Political Studies.*

Received: 30 April 2018; **Revised:** 19 July 2018; **Accepted:** 17 September 2018

Abstract

The principle of "Nafy Sabil" is one of the jurisprudence rules that have played a decisive role in the legal relationship between Muslims and non-Muslims, and has been used as an indicator for modifying and regulating Muslims and non-Muslim relationships. By this rule, the supremacy of Muslims is always mandatory when having a relationship with non-Muslims, and Muslims in no way must accept the obligations and relations that led to the domination of non-Muslims or lead non-Muslims to be equated with Muslims. What has been discussed in this article is the answer to the fundamental question of whether the theme of verse 141 of the Nisaa Sura makes such a statement? In this paper, using descriptive and analytical method, after reviewing the concept of the rule mentioned in jurisprudence and the basic documents of this rule, the reflections of this principle in the jurisprudential and interpretative works has been discussed, and then a number of considerations of this interpretation are presented. The study of various sources and perspectives shows that the verse of “Nafy Sabil”, in its direct and relevant meaning, cannot be the reason for the jurisprudential principle of Nafy Sabil; so that it is used for prohibiting the religious relations of Muslims with unbelievers, because its basic characteristic is to conform to its examples without intermediaries.

Keywords: Nafy Sabil Principle, Political Jurisprudence, the Surah of Nisaa, Muslims, Unbelievers.

تفسیر سیاسی از آیهی نفی سبیل برداشتی تفسیری از پایگاه فقه سیاسی (آیهی ۱۴۱ سورهی مبارکهی نساء)

علی شیرخانی^۱

۱. دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم، قم، ایران: shirkhani@gom-iau.ac.ir
و عضو انجمن مطالعات سیاسی حوزه.

تاریخ دریافت: ۹۷/۲/۱۰؛ تاریخ اصلاح: ۹۷/۴/۲۸؛ تاریخ پذیرش: ۹۷/۶/۲۶

چکیده

قاعدهی "نفی سبیل" از جمله قواعد فقهی است که در روابط حقوقی مسلمانان با غیرمسلمانان نقش تعیین کننده‌ای داشته و به عنوان شاخصی برای تعدیل و تنظیم روابط مسلم و غیرمسلم به کار رفته است. به واسطه‌ی این قاعده، در ارتباط میان امت اسلامی و ملل غیرمسلمان، چنین ایجاب می‌شود که همواره مسلمانان باید برتری داشته باشند و به هیچ وجه تعهد و روابطی را نپذیرند که موجب تسلط غیرمسلمانان بر ایشان شده، یا منجر به تساوی آنان با مسلمین گردد. آنچه در این مقاله بدان پرداخته شده، پاسخ به این پرسش بنیادی است که آیا مضمون آیهی ۱۴۱ سورهی نساء چنین افاده‌ای را می‌نماید یا خیر؟! در این نوشتار، با روش توصیفی و تحلیلی، پس از بررسی مفهوم قاعدهی یادشده در فقه و مستندات اساسی این قاعده، به بازتاب این اصل در آثار فقهی و تفسیری پرداخته و سپس ملاحظاتی بر این تفسیر ارائه شده است. بررسی منابع و دیدگاه‌های مختلف نشان می‌دهد که «آیهی نفی سبیل» در معنای مطابقی و مستقیم خود نمی‌تواند دلیل قاعدهی فقهی نفی سبیل قرار گیرد؛ تا از این طریق به منع روابط استیلایی مسلمین با کافران پرداخت، چرا که ویژگی قاعده آن است که بر مصادیق خود بدون واسطه منطبق باشد.

واژه‌های کلیدی: قاعدهی نفی سبیل، فقه سیاسی، سوره نساء، مسلمانان، کفار.

مقدمه

بسیاری از روابط و مناسبات جهان اسلام با جهان غیرمسلمان، در ابعاد فرهنگی، اقتصادی، نظامی و اجتماعی، با توجه به تفسیر عالمان مسلمان تحت تأثیر قاعدهی نفی سبیل قرار می‌گیرد؛ بنا به این تفسیر، در روابط خارجی اسلام و مسلمانان، قاعدهی مذکور حق و تو دارد. در هر عمل و قراردادی که بستر تسلط کفار بر مسلمین را فراهم آورد، قاعدهی نفی سبیل پای در میان می‌گذارد و آن قرارداد را باطل می‌سازد.

از نظر قرآنی و فقهی، حفظ اعتلا و برتری مسلمانان و نظام حکومت دینی، یک اصل اساسی و یک هدف مهم محسوب می‌شود. در دیدگاه فقه اسلامی، خصوصاً فقه امامیه، سلطه و چیرگی دشمنان بر جامعهی اسلامی و مسلمانان، امری نارواست و برتری کفار بر مسلمین - چه در نظام تکوین (بنا به نظری) و چه در نظام تشریح - ممکن و پذیرفتنی نیست. با توجه به این باور، هرگونه مراوداتی که باعث افزایش و گسترش نفوذ غیرمسلمانان و بیگانگان در جامعهی اسلامی گردد، به نحوی که آنان بتوانند در امور مسلمین دخالت کنند، ممنوع شده است؛ مسلمین نیز تمام شئونات زندگی خود را باید بر عدم سلطهی بیگانگان استوار سازند (کاوایانی، ۱۳۹۳: ۴۰).

مشهور فقهیان، از قاعدهی "نفی سبیل" مثل قاعدهی "لاضرر" یاد می‌کنند که جنبه‌ی سلبی آن بسیار قوی است. همان‌گونه که در قاعدهی لاضرر بیان می‌شود، احکام ضرری از سوی شارع مقدس وضع نشده است. در روابط میان مؤمنان و کافران نیز هیچ حکمی که در بردارندهی نوعی امتیاز، برتری و سلطه‌ی کافر بر مؤمن و مسلم باشد، از طرف شارع جعل نشده است. براساس این برداشت، راه هر نوع نفوذ و سلطه‌ی کفار بر جوامع اسلامی در حوزه‌های مختلف سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی باید مسدود شود (انصاری، ۱۳۹۳ق، ج ۳: ۱۵۸).

در این نوشتار، پس از بررسی مفهوم قاعدهی یادشده در فقه و مستندات اساسی این قاعده، به بازتاب این اصل در آثار فقهی و تفسیری پرداخته و سپس ملاحظاتی بر این تفسیر ارائه خواهد شد.

مفاهیم و کلیات

قاعده

"قاعده" به معنای بنیان و پایه برای چیزی است که در بالای آن قرار دارد (طریحی، ۱۳۷۵ش، ج ۳: ۱۲۹). خداوند متعال در قرآن کریم بر اساس معنای لغوی، درباره‌ی بنیان‌های خانه‌ی خدا می‌فرماید:

«و آن هنگامی که ابراهیم و اسماعیل بنیان‌های خانه‌ی (خدا) را برمی‌افراشتند، گفتند پروردگارا (این کار را) از ما بپذیر؛ همانا تو شنوا و دانا هستی» (بقره: ۱۲۷).

مفهوم قاعده را می‌توان در امور مادی نیز به کار برد. همین‌طور می‌توان آن را در برخی امور معنوی که جنبه‌ی اساسی و زیربنایی دارند نیز استعمال کرد. معنای اصطلاحی قاعده، امری است کلی که در هنگام شناسایی احکام جزئیات، آن قاعده، بر تمامی جزئیات خود منطبق باشد (تهانوی، ۱۹۹۶م، ج ۵: ۱۱۷۶-۱۱۷۷).

قواعد فقهی

قواعد فقهی، از مهم‌ترین مسائلی است که شناخت آن‌ها بر مجتهد، جهت استنباط، لازم است. هم‌چنین شناخت موارد و شرایط آن و موارد استثنای آن، به تبع این موضوع اهمیت پیدا می‌کند؛ زیرا کشف مسائل فقهی بر پایه‌ی قواعد فقهی قرار دارد و قطع به حکم فقهی، بدون در نظر گرفتن قواعد فقهی، غیرممکن است.

"قواعد فقهی" قواعدی هستند که در راه به‌دست آوردن احکام شرعی الهی واقع می‌شوند؛ ولی این استفاده از باب استنباط و توسیط نبوده، بلکه از باب تطبیق می‌باشد (موسوی خویی، ۱۴۲۲ق، ج ۱: ۸). به‌طور خلاصه، قواعد فقهی شامل دو چیز می‌گردند:

الف: اثبات یا نفی یک حکم شرعی فرعی تکلیفی عام، یا یک حکم وضعی عام؛
ب: تعمیم و سرایت آن در همه‌ی ابواب فقه یا ابواب متعددی از کتب فقهی مختلف یا یک کتاب، مثل قضاء.

مستندات قاعدهی "نفی سبیل"

قاعدهی نفی سبیل کافران بر مسلمانان، از نظر فقیهان مسلمان و شیعه، مدرک و سند بسیار معتبر و محکمی دارد؛ زیرا اعتبار و مستند بودن آن، ناشی از کتاب (قرآن) است. خداوند متعال در آیهی ۱۴۱ سورهی نساء، قاعدهی نفی سبیل را تشریح فرموده و آورده است:

«لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا؛ هرگز خداوند (نه در گذشته و نه در

آینده) برای کافران، راه تسلط بر اهل ایمان را باز نگذاشته است».

اصل و اساس قاعدهی نفی سبیل از این آیهی قرآنی اتخاذ شده است؛ بنا به قرائت قاطبعهی فقها، منظور آیه، بسته شدن راه تسلط تشریحی و تقنینی کفار نسبت به مسلمانان است؛ یعنی قوانین فقه و حقوق بین الملل اسلامی، هیچ گونه راه تسلطی را برای کافران و غیرمسلمانان باز ننموده است.

برای استدلال به آیهی فوق، لازم است مفردات این آیه (لن، جعل، کافر، مؤمن و سبیل) بررسی شود و سپس به استنباط از این آیه اقدام گردد؛ چرا که تطبیق این قاعده بر روابط مسلمین با غیرمسلمین، وابستگی تام و تمام به مفهوم مستخرج از این واژه ها دارد.

واژهی "لن"

در لغت عرب، "لن" نفی ابد است. لن ترانی؛ یعنی هیچ وقت نمی بینی. در سورهی اعراف آیهی ۱۴۳ اشاره به این مطلب می شود که خدایا! خودت را به من نشان بده؛ و این عبارت حکایت از آن دارد که حضرت موسی قبلاً خدا را به چشم ندیده و در حال حاضر هم تقاضای دیدن دارد. خطاب می آید که "لن ترانی"؛ یعنی هرگز نمی بینی. این هرگز، شامل حال و آینده می شود و استثنا بردار نیز نیست. در نفی سبیل نیز سلطه ی کافران بر مؤمنان با واژه "لن" نفی شده است؛ یعنی هرگز کافران بر مؤمنان سبیل نداشته، ندارند و نخواهند داشت.

واژهی "جعل"

"جعل" در لغت به معنای قراردادن (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۳: ۱۵۹-۱۶۰) آمده است. وقتی که "جعل" با "لن" نفی بشود، معنایش آن خواهد بود که هرگز این جعل (قراردادن) تحقق پیدا نکرده

و نمی‌کند. جعل نیز به اراده‌ی ذات باری تعالی تعلق دارد. اراده در خدای متعال به معنای حکم و دستور، همراه با وقوع آن در خارج است (همان: ۱۴۷).

اراده‌ی خداوند بر دو نوع است: اراده‌ی تکوینی و اراده‌ی تشریحی. مقصود از "اراده‌ی تکوینی" آن است که شیء مراد، در نظام تکوین و واقع تحقق پیدا کرده است. چنان‌که در قرآن کریم آمده است: «چون بخواهد چیزی را بیافریند، فرمانش آمد که موجود شو، پس موجود می‌شود» (یس: ۸۲). در این اراده، مراد هرگز تخلف پیدا نمی‌کند؛ یعنی اگر اراده‌ی خدا به چیزی تعلق گرفت، وجود آن چیز، حتمی و ضروری خواهد بود. اما در "اراده‌ی تشریحی" مقصود آن است که خداوند متعال از لحاظ تشریح و جعل قانون، چیزی را اراده نموده است؛ یعنی چیزهایی را که می‌خواسته مردم انجام دهند تا به کمال و سعادت برسند. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «خدا نمی‌خواهد شما در رنج افتید، بلکه می‌خواهد که شما را پاکیزه سازد و نعمتش را بر شما تمام کند» (مائده: ۶).

در نظام تشریح، عسر و حرج وجود ندارد. خدای سبحان از انسان آزاد و مختار می‌خواهد کارهایی را انجام دهد و از کارهایی پرهیز کند. تخلف از اراده‌ی تشریحی خداوند ممکن است؛ زیرا خداوند به اراده‌ی تکوینی‌اش، اراده کرده است که انسان با اختیار، مسیر سعادت یا شقاوت خود را برگزیند. در این‌که مراد از جعل در آیه‌ی شریفه چیست و چه نوع جعلی مراد آیه بوده است، دو نظریه وجود دارد:

جعل تشریحی

عده‌ای بر این باورند که "جعل تشریحی" مراد این آیه است؛ یعنی خداوند در عالم تشریح و قانون‌گذاری، حکمی که موجب سبیل و سلطه‌ی کافران بر مؤمنان باشد را وضع نکرده است (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۷، ج ۱: ۱۸۸). گفته شد آن‌چه با ظاهر این آیه‌ی شریفه بیش‌تر تناسب دارد و در عمل هم امکان اجرا می‌یابد، جعل تشریحی است؛ زیرا این آیه به مقام تکوین و چگونگی تحقق خارجی روابط کافران و مؤمنان مربوط نیست. چون اولاً مفاد آیه، خبری است؛ ثانیاً اگر جعل را تکوینی بدانیم، با وقایع تاریخی و مسلم، منطبق نیست. چه بسیار مواردی که

کافران در ظاهر، بر مؤمنان پیروز شده و غلبه و استیلا پیدا کرده‌اند. در واقع، این آیه‌ی شریفه در مقام بیان یک قاعده‌ی کلی در جامعه‌ی اسلامی است که بر اساس آن، هر حکم، عمل و قراردادی که سبب علو و استیلاي کافران بر مؤمنان شود، جعل تشریعی ندارد و منتفی است.

علامه طباطبایی می‌نویسد: این‌که خدای متعال فرمود "خدای تعالی هرگز کفار را مافوق مؤمنین و مسلط بر آنان قرار نمی‌دهد" معنایش این است که حکم از امروز به نفع مؤمنین و علیه کافران است و تا ابد نیز چنین خواهد بود و هرگز به عکس نمی‌شود. و این خود اعلامی است به منافقین که دیگر برای ابد از این‌که به هدف شوم خود برسند، مأیوس باشند. به حکم این آیه، در همه‌ی دوره‌ها، بالاخره فتح و فیروزی از آن مؤمنین و علیه کافران خواهد بود (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۵: ۱۹۰). البته علامه پس از بیان این مطلب، نظر دیگری را با احتمال تقویت می‌کند، ولی قیدی که می‌زند بازگشت می‌کند به نظر اول. احتمال هم دارد که نفی سبیل اعم از تسلط در دنیا باشد؛ یعنی منظور این باشد که کفار نه در دنیا مسلط بر مؤمنین می‌شوند، و نه در آخرت؛ و مؤمنین به اذن خدا دائماً غالبند (البته مادام که ملتزم به لوازم ایمان خود باشند). هم‌چنان که در جای دیگر، خدای متعال این وعده را صریحاً در قرآن بیان فرموده است. برای نمونه، در سوره‌ی مبارکه‌ی آل‌عمران در آیه‌ی شریفه‌ی ۱۳۹ می‌فرماید: «سستی نکنید و غمگین نباشید که شما برترید اگر مؤمن (واقعی) باشید».

از کلام علامه طباطبایی درباره‌ی این‌که عدم سبیل و سلطه در دنیا و آخرت از سوی کفار، مشروط به شرایطی است که مؤمنان به لوازم ایمان خود ملتزم باشند، چنین استفاده می‌شود در مواردی که مسلمانان در برابر کفار شکست می‌خورند و کفار در جنگ نظامی یا فرهنگی و اقتصادی و... بر مسلمین غلبه می‌نمایند، علت را باید در عدم اتحاد، کم‌کاری، تبلی و عدم انجام وظایف از سوی مسلمانان و دولت‌های اسلامی جست‌وجو کرد. سنت خدا، ثابت است و اگر مسلمین آن‌چنان‌که قرآن و اولیای دین فرمان می‌دهند عمل نمایند، هیچ‌گاه مغلوب کفار نخواهند شد.

جعل تکوینی

برخی بر این باورند که مراد آیه‌ی مذکور، علاوه بر جعل تشریحی، تأکید بر جعل تکوینی نیز هست. یعنی در عالم تکوین، خداوند سبحان برای کفار چنین چیزی جعل نکرده و همیشه مسلمانان تفویق و سلطه و غلبه دارند (موسوی خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۲: ۷۲۳). برای نمونه، امام خمینی می‌نویسد:

«با قطع نظر از صدر آیه‌ی شریفه، بر اساس کتب تفسیری (طوسی، ۱۴۱۳ق، ج ۳: ۳۶۴) و غیر تفسیری، چند احتمال در معنای سبیل مطرح است؛ اما ظاهر این است که سبیل یک معنا بیش‌تر ندارد و آن، طریق است که در همه‌ی استعمال‌های قرآن کریم به همین معنا آمده است. در این آیه، سبیل به معنای نصر یا حجت به کار نرفته است؛ بلکه ممکن است مراد از آن، نفی مطلق سبیل باشد. به این معنا که نه در تکوین و نه در تشریح، برای کافران راه و سبیلی بر مؤمنان قرار داده نشده است» (همان: ۷۲۱).

ایشان از ادله‌ی دال بر جعل سبیل در عالم تکوین، تأییدها و حمایت‌های مادی و معنوی و امدادهای غیبی الهی را نسبت به پیامبر و مؤمنان مثال می‌زنند که موجب قدرت و اطمینان برای لشکر اسلام گردید (ر.ک. آل عمران: ۱۲۳؛ توبه: ۲۵ و آل عمران: ۱۲۵). پس در این صورت صحیح است که بگوییم جعل در آیه‌ی مذکور، جعل تکوینی را هم شامل می‌شود و کفار به لحاظ تکوینی نیز سبیل و طریقی برای تسلط بر مؤمنان ندارند؛ بلکه خداوند اسباب غلبه را در اختیار مؤمنان قرار داده است. از جمله‌ی این اسباب، امدادهای الهی در جنگ با کفار بوده است. هم‌چنین با نزول قرآن (ر.ک. فصلت: ۲۵ و ۲۶) در احتجاج نیز مؤمنان را بر کفار غلبه داده است (موسوی خمینی، پیشین: ۷۲۳). در تشریح نیز خداوند برای کافران سلطه‌ی اعتباری بر مؤمنان قرار نداده است؛ زیرا خداوند رسول‌الله (ص) را ولی و سلطان بر همه‌ی مردم، و بعد از ایشان، ائمه‌ی طاهرین (ع) و سپس عالمان الهی را حاکم بر مردم قرار داده است. هم‌چنان که در قیامت نیز حجت برای مؤمنان بر ضرر کافران قرار دارد (همان: ۷۲۱-۷۲۲). در نهایت، امام خمینی نتیجه‌گیری می‌نماید که:

«لازمه‌ی نفی سبیل به صورت مطلق، نفی همه‌ی سبیل است؛ هم به لحاظ تکوین و هم به لحاظ تشریح. بنابراین، امر دایر بین یکی از معانی سبیل نمی‌باشد؛ چنان‌که از کلام برخی از مفسرین و غیر مفسرین روشن می‌شود» (همان: ۷۲۲).

صاحب تفسیر "الفرقان" تقریباً نظر امام را تأیید می‌کند (صادقی تهرانی، ۱۳۹۵ق، ج: ۷: ۳۹۲). درباره‌ی این نوع تفسیر، ایرادهایی مطرح هست: اول آن‌که اگر مراد، اعم از تکوین و تشریح باشد، در پاره‌ای موارد به طور مسلم، غلبه‌ی کفار بر مسلمین در تکوین رخ داده است! در جواب باید گفت که خداوند انسان‌ها را از لحاظ فطری خداجو آفریده است. با وجود فطرت خداجو این پرسش مطرح است که آیا همه‌ی انسان‌ها در جهان، خداجو و خداپرست هستند؟! جواب این است که در عالم وجود، افرادی هستند که پوچ‌گرا و به هیچ چیز اعتقاد ندارند. در این صورت، فطرت‌الله چه می‌شود؟! جواب این است که در عالم تکوین، فطرت‌الله هست، و به محض این‌که دنیا می‌آید، دگرگون می‌شود.

نکته‌ی دیگر آن‌که، اگر در تکوین هم هیچ سلطه‌ای خداوند قرار نداده است، چرا در سوره‌ی انفال، آیات ۶۵ و ۶۶ درباره‌ی قتال با کافران به پیامبر دستور می‌دهد؟ در این آیات، ذات باری تعالی می‌فرماید که اگر از شما مؤمنین بیست تن شکبیا باشد، بر دویست تن از کافران غلبه می‌کند؛ و همین‌طور صد به هزار. یعنی یک به ده. ولی وقتی که ضعف مشاهده شد، رقم عوض می‌شود و به صد و دویست تقلیل می‌یابد و دو برابر می‌شود.

برای مسأله‌ی فوق، دو نظر مطرح کرده‌اند. این‌که ایراد پذیرفته شود و این وضعیت، جعل الهی است؛ و یا این‌که این وضعیت اشاره به توانایی مؤمنین دارد؟! احتمال دیگر این‌که خداوند در آیات دیگر می‌فرماید: «وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»؛ انسان‌ها

اجر زحمت و تلاش خودشان را دریافت می‌کنند. اگر کفار در زمینه‌ای تلاش نمایند و موفق شوند، کما این‌که هم‌اکنون هستند، آیا در این صورت هم خداوند سلطه‌ی آنان را تکویناً نفی کرده است؟! از این آیه استنباط می‌شود که نظام خلقت، میدان تلاش و کوشش است.

آیه‌ی دیگری نیز می‌فرماید: «وَأَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يُرَى» (نجم: ۴۰)؛ یعنی نتیجه‌ی کوشش او به زودی

دیده خواهد شد. در آیه‌ی دیگر می‌فرماید: «آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند، مساوی هستند» (زمر: ۹). با توجه به آیه‌ی فوق، اگر یک کافری دارای درجه‌ای از علم در عرصه‌های گوناگون باشد، دور از واقع نیست که قاعده‌بودن این اصل زیر سوال برود. با توجه به تأکید روایات بر طلب علم از استاد و صاحب‌دانش، این گمانه تشدید می‌شود؛ زیرا آیین اسلامی هیچ محدودیتی را در زمینه‌ی کسب دانش برای انسان مسلمان ترسیم نکرده است. ائمه‌ی معصومین(ع) فرموده‌اند: «حکمت گمشده‌ی مؤمن است؛ حکمت را فرا بگیرید هرچند از منافقان باشد» (دستی، ۱۳۸۳: ۴۵۶) و نیز فرموده‌اند: «حکمت را هرکجا که باشد، فراگیرید؛ گاهی حکمت در سینه‌ی منافق است و بی‌تابی می‌کند تا بیرون آمده و با هم‌دانش در سینه‌ی مؤمن آرام گیرد» (همان). احتمال دیگر این‌که اگر گفته شود به قرینه‌ی آیه‌ی شریفه‌ی: «فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (نساء: ۱۴۱)، مراد از سبیل به معنی حجت در روز قیامت است؛ معنی آیه این می‌شود که کفار در روز قیامت هیچ‌گونه حجتی نسبت به مسلمانان و مؤمنان ندارند، بلکه حجت در آن روز، از آن مؤمنان است و در آن روز، کفار هیچ‌گونه حجتی نخواهند داشت. در پاسخ باید گفت: این‌که آیه‌ی شریفه نسبت به روز قیامت، از کفار علیه مسلمانان نفی حجت کند، با احکام این جهانی منافات ندارد! پس می‌توان این آیه را، هم به معنی نفی حجت از کفار در روز قیامت گرفت و هم دلالت آن را بر یک قاعده‌ی فقهیه معتبر دانست و گفت "حکومت واقعی بر ادله اولیه دارد".

با توجه به احتمالات گوناگون، که کدام دارای استدلال و اشکال درباره‌ی نفی سبیل در مقام تکوین ارائه می‌داد، می‌توان این‌گونه استدلال کرد که "اذا جا الاحتمال، بطل الاستدلال". پس در این صورت، عدم استیلا در تکوین را کنار گذاشته و به عدم استیلا در مقام تشریح بسنده می‌شود.

به هر تقدیر، درباره‌ی جعل احتمالات گوناگون مطرح می‌شود و در این صورت مراد روشنی از آن به دست نمی‌آید؛ لذا در تکوین معنا ندارد و در مقام عینی و بیرونی هم تسلط کفار بر مؤمنان قابل مشاهده است. در این صورت، این مفهوم در دلالت خود به مقصود، نارسا خواهد بود.

واژه‌ی "کافر"

"کفر" در لغت به معنای پنهان کردن و پوشاندن است (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴ق: ۴۳۳)؛ بنابراین

از آن جهت به کافر، کافر می‌گویند که نعمت‌های الهی را پوشانده و مخفی می‌نماید. به کشاورز نیز از آن جهت کافر می‌گویند (حدید: ۲۰) که بذر و دانه را با خاک می‌پوشاند (جوهری، ۱۴۰۴ق، ج ۲: ۸۰۷). در برخی از کتب لغت، کفر، ضد ایمان است. هم‌چنین کفر، انکار نعمت هم هست که در این صورت معنایش ضد شکر خواهد بود (فیروزآبادی، ۱۴۲۶ق، ج ۲: ۲۱۶).

کفر در اصطلاح به معنای ایمان نیاوردن به چیزی است که از شأنش ایمان آوردن به آن است (سبحانی تبریزی، ۱۳۸۵: ۴۹). مثل عدم ایمان به خدا و توحید و نبوت پیامبر خدا (ص) و روز قیامت. کفر در مقابل ایمان است که در این کاربرد، معنایی مضیق دارد و همان چیزی است که سید مرتضی درباره‌ی آن گفته است: «مایه‌ی استحقاق عقاب دائم و عظیم است» (علم‌الهدی، ۱۴۳۳ق: ۵۳۴).

از امام صادق (ع) روایت شده است که کفر در قرآن پنج‌گونه است:

۱. کفر جحودی یا انکار از روی علم؛ «چون کتاب نزد آنان آمد، بر آن کفر ورزیدند. نفرین کرد خدای بر کافران» (بقره: ۸۹).
۲. کفر جحودی بدون علم؛ «جز طبیعت و روزگار ما را هلاک نمی‌کند! آنان به این سخن که می‌گویند، علمی ندارند؛ بلکه تنها حدس می‌زنند» (جاثیه: ۲۴).
۳. کفر برائت؛ «سپس روز قیامت از یک‌دیگر بیزاری می‌جوئید و یک‌دیگر را لعن می‌کنید و جایگاه (همه‌ی) شما آتش است و هیچ یار و یاورى برای شما نخواهد بود» (عنکبوت: ۲۵).
۴. کفر ترک اوامر الهی؛ «و برای خدا، بر مردم است که آهنگ خانه‌ی (او) کنند؛ آن‌ها که توانایی رفتن به سوی آن دارند و هر کس کفر ورزد (و حج را ترک کند)، خداوند از همه‌ی جهانیان بی‌نیاز است» (آل عمران: ۹۷).
۵. کفر به معنای ترک شکر؛ «و هر کس شکر کند، به نفع خود شکر می‌کند و هر کس کفران نماید (به زیان خویش نموده است؛ که) پروردگار من، غنی و کریم است» (نمل: ۴۰). (ر.ک کلینی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۳۸۹).

فقهای مسلمان نیز تعاریف فوق را تلقی به قبول کرده‌اند. کفر در اصطلاح آنان بیشتر در

مقابل اسلام است؛ ولی در قرآن، غالباً در مقابل ایمان به کار رفته است (بقره: ۱۰۸ و آل عمران: ۶۷). چون ایمان، مرکب از اعتقاد قلبی و التزام به اقرار لسانی و عمل به ارکان است، ترک هر یک از این امور، کفر به همان مرتبه است؛ که گاهی در عمل ظهور پیدا می‌کند و گاهی در اعتقاد» (طباطبایی یزدی، ۱۴۰۹ق، ج ۱: ۴۸).

حال پرسش این است که این آیه، آیا کل کفار را - از صفر تا صد - دربر می‌گیرد، یا این که می‌توان فرقی میان آن‌ها قائل شد؟! آیا اهل کتاب درجه‌ای از ایمان را دارند؟ کفر که در مقابل ایمان به کار برده می‌شود، به چه معناست؟ در این فراز نیز احتمالات گوناگون قابل طرح است و این احتمالات مانع از استدلال به آیه می‌شود و در نتیجه، استخراج قاعده را با مشکل مواجه می‌کند.

واژه‌ی "مؤمن"

ایمان به چه معناست؟ مؤمن کیست؟ آیا مسلمان مراد است؟ شیعه مراد است؟ مراد شیعه اثنی عشری هست؟ آیا هر کسی که عمل صالح انجام بدهد، مراد هست؟ عمل صالح یعنی چه؟ متکلمان اسلامی نظریه‌های مختلف را در مورد معنای اصطلاحی ایمان بیان کرده‌اند: برخی ایمان را عمل قلب و کار دل دانسته‌اند و معتقدند که ایمان، همان تصدیق قلبی خدا و پیامبر می‌باشد. مؤمن کسی است که با قلب خود بدان‌ها معتقد باشد و اقرار زبان ضرورت ندارد؛ عمل نیز بیرون از ایمان و از لوازم آن است. این تصدیقی غیر از معرفت است؛ بلکه گرویدن قلبی و فعل اختیاری مبتنی بر معرفت است. مشهور اهل سنت و در کلامی‌های اهل سنت اشاعره (تفتازانی، ۱۴۱۲ق، ج ۵: ۱۷۷) این نظریه را پذیرفته‌اند. آیاتی نیز دلالت بر این معنا دارند که جایگاه ایمان، قلب است؛ مانند: سوره‌ی مجادله، آیه‌ی ۲۲؛ سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱۷ و سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۷۹. در نظر برخی، مؤمن، شامل همه‌ی کسانی است که به شهادتین اقرار دارند (انصاری، ۱۳۹۳ق، ج ۳: ۵۹). اما این سوال مطرح است که یا مؤمن، کلیه‌ی فرق و مذاهب اسلامی (به‌جز آن‌ها که محکوم به ارتدادند) را نیز شامل می‌شود؟ با عنایت به نظرات فوق، توجه به آیات شریفه‌ی ۹۷ از سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۰ از سوره‌ی غافر و آیه‌ی ۱۲۴ از سوره‌ی مبارکه‌ی نساء، که

صریحاً تساوی بین زن و مرد در عمل صالح - و نه مسلم و کافر - را اعلام می‌کند، آیات دیگری نیز هستند که توجه به آخرت و تلاش برای آن را معیار ایمان بیان کرده‌اند (نحل: ۱۹).

پس برخی آیات فوق، مؤمن را کسی می‌دانند که عمل صالح انجام دهد و بسیاری از اعمال صالح در میان ادیان الهی مشترک هستند. ایمان که به معنای تصدیق باشد، بر اساس تبعیت معنای اصطلاحی از معنای لغوی، در شرع نیز به همین معنا خواهد بود؛ وگرنه، اشتراک یا نقل لازم می‌آید که هر دو، خلاف اصل است و نمی‌توان از معنای لغوی عدول کرد؛ مگر این‌که دلیل قطعی برخلاف آن ثابت شود (فاضل مقداد، ۱۳۸۰: ۴۴۰؛ موسوی خویی، ۱۴۲۲ق، ج ۱: ۲۳۳؛ صدر، ج ۲: ۱۹۲-۱۹۳؛ فاضل لنکرانی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۳۰-۳۲).

با توجه مباحث فوق، این پرسش مطرح است که میان اسلام و ایمان - به عنوان دو مفهوم - چه نسبتی برقرار می‌باشد؟ در پاسخ، مدعای ما این است که به نظر می‌رسد نسبت "عام و خاص من وجه" میان آن‌ها برقرار باشد.

(الف) اسلام ظاهری و ایمان ظاهری یکسان‌اند؛

(ب) اسلام و ایمان باطنی می‌توانند یکی باشند؛

(ج) اسلام ظاهری غیر از ایمان باطنی و بالعکس، تسلیم باطنی غیر از ایمان ادعایی است.

حول واژه‌ی مؤمن نیز (مثل سه واژه‌ی قبل) احتمالات فراوانی دیده می‌شود و به نظر می‌رسد که حمل واژه‌ی مؤمن در آیه‌ی مذکور بر مسلم - از سوی فقها و مفسرین - و در نهایت، منع روابط استیلائی دادن، بی‌مبنا و بی‌دلیل است.

واژه‌ی "سبیل"

برای "سبیل" در کتب لغت، معانی متعددی از جمله، راه، غلبه و تسلط، حجت، عتاب و عذاب و ... ذکر شده است (طریحی، ۱۴۱۶ق، ج ۵: ۳۹۲-۳۹۱). این واژه در قرآن کریم نیز به معنای راه به کار رفته (بقره: ۱۷۷) و گاهی مراد از آن، راه هدایت بوده است (بقره: ۱۰۸). گاهی نیز منظور از سبیل در استعمال قرآنی، راه ضلالت می‌باشد. هم‌چنین گاهی در مفهوم تعدی و تجاوز هم به کار رفته (نساء: ۹۰) که در واقع، مراد، راه تجاوز است (قرشی، پیشین). باید خاطر نشان ساخت

هنگاهی که سبیل با حرف "علی" به کار می‌رود، به معنای عقاب، عتاب، غلبه، سلطه و استیلا است (طبرسی، ۱۳۷۹ق، ج ۲: ۱۲۸). این نحوه‌ی استعمال، در آیات متعددی وجود دارد؛ از جمله توبه، ۹۱؛ شوری، ۴۱ و ۴۲. سبیل گاهی به معنای شریعت و قانون نیز به کار برده می‌شود. منظور از سبیل در این جا همان معنای قانون و شریعت است (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۷، ج ۱: ۱۵۹).

به باور برخی، سبیل یک معنا بیش‌تر ندارد و آن، راه است؛ در همه‌ی استعمال‌های قرآن کریم این واژه به همین معنا آمده است... بلکه ممکن است مراد از آن نفی مطلق سبیل باشد (موسوی خمینی، پیشین: ۷۲۱).

صاحب تفسیر اطیب‌البیان می‌نویسد: بعضی گفتند سبیل به معنی حجت است؛ یعنی کفار حجتی بر مؤمنین ندارند؛ و بعضی گفتند مراد یوم‌القیامه است که راهی پیدا نمی‌کنند و عذری برای آن‌ها نیست نسبت به مؤمنین و... تمام این اقوال مدرکی ندارد و آنچه مستفاد از ظاهر آیه است که نکره در سیاق نفی افاده‌ی عموم دارد، مطلق سبیل را می‌گیرد.

آیا هدف از این جمله، تنها عدم پیروزی کفار از نظر منطبق بر افراد با ایمان است و یا پیروزی‌های نظامی و مانند آن را نیز شامل می‌شود؟ از آن‌جا که کلمه‌ی سبیل، نکره در سیاق نفی است و معنای عموم مراد است و از آیه استفاده می‌شود که کافران نه تنها از نظر منطبق، بلکه از نظر نظامی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و خلاصه از هیچ‌نظر بر افراد با ایمان چیره نخواهند شد، و اگر پیروزی آن‌ها را بر مسلمانان در میدان‌های مختلف با چشم خود می‌بینیم، به خاطر آن است که بسیاری از مسلمانان مؤمنان واقعی نیستند. قابل توجه این‌که در این آیه، پیروزی مسلمانان به عنوان فتح، بیان شده، در حالی که از پیروزی کفار تعبیر به نصیب شده است؛ اشاره به این‌که اگر پیروزی‌هایی نصیب آنان گردد، محدود و موقت و ناپایدار است و فتح و پیروزی‌هایی با افراد با ایمان می‌باشد (طیب، ۱۳۷۸، ج ۴: ۱۷۶ و طوسی، ۱۴۱۴ق، ج ۳: ۳۶۴).

از مجموع این آیات، می‌توان معنای مشترکی برای سبیل استفاده کرد که همان غلبه، استیلا و سلطه است. سلطه هم در لغت به معنی قدرت از روی قهر است (قرشی، پیشین، ۱۳، ج ۳: ۲۹۰). البته برخی به قرینه‌ی عبارت خداوند در روز قیامت میان شما داوری می‌کند (والله یحکم بینکم یوم

القیامه) در این آیهی شریفه می‌گویند مراد از سبیل، حجت در روز قیامت است. در تأیید این معنا، روایتی را از حضرت علی(ع) نیز نقل کرده‌اند (موسوی بجنوردی، پیشین: ۱۸۸). در این صورت، آیهی شریفه هیچ دلالتی بر قاعدهی فقهی ندارد و به احکام و تشریح مربوط نخواهد بود. در پاسخ این اشکال گفته شده که روایت به برخی از مصادیقی متفاهم عرفی اشاره دارد و منافاتی با معنای عام آیه ندارد و مورد مخصص نیست. تفسیر سبیل در یک روایت به معنای حجت، و به معنای حمل لفظ بر یکی از معانی است و منافاتی با وجود معانی دیگر برای سبیل ندارد. می‌توان این آیه را به معنای نفی حجت از کفار در روز قیامت گرفت و هم معانی دیگر را استفاده کرد و در نتیجه دلالت آن را بر یک قاعدهی فقهی، معتبر دانست (همان). در همین راستا، در روایتی، سبیل در این آیهی شریفه به معنای حجت و منطبق دانسته شده است. امام رضا(ع) می‌فرماید:

«مقصود خدا این است که از برای کافر بر مؤمن حجتی قرار نداده است؛ یعنی کافر نمی‌تواند مؤمن را در منطق ایمانی او مغلوب کند و او را دلیلی نباشد که به سبب آن ظفر یابد؛ اما با این وجود حق تعالی از کفاری خبر داده است که پیامبران را به ناحق کشتند و چنین قتلی ناقض نفی سبیل نیست؛ زیرا قاتلان نتوانستند از لحاظ منطقی بر آنان چیره شوند» (صدوق، ۱۳۷۸ق، ج ۲: ۲۰۴).

پس نفی سبیل عبارت است از بسته شدن هرگونه راه تسلط کفار بر مسلمانان.

ملاحظات بر برداشت تفسیری و فقهی

در سطور فوق، ضمن شرح تفسیری و فقهی نسبت به آیهی شریفه، برخی مناقشه‌ها و نقدها بیان شد و در این فراز نیز به صورت استقلالی، ملاحظات تفسیری و فقهی نسبت به قاعده بودن نفی سبیل بیان می‌شود.

۱. همان‌گونه که ملاحظه شد، پراکندگی آرای تفسیری دربارهی این‌که مراد از کفر و ایمان چیست، وجود دارد؛ از سوی دیگر، نظرات متفاوت دربارهی مقصود آیه بیان شده است. آیا مراد آیهی شریفه، نفی سبیل در آخرت است نه در دنیا؟! یا سبیل در آیهی شریفه به معنای حجت

می‌باشد؟ آیا مراد از آیه، نفی سلطه‌ی کفار است، به‌گونه‌ای که طی آن به‌طور کلی حیثیت و کیان مسلمانان از میان برود و آثار آن مضمحل گردد؟ یا مراد این است که کفار از این جهت که کافر هستند، سلطه‌ای بر مؤمنان از جهت این‌که مؤمن هستند، ندارند و به این ترتیب هرکجا کفار به مقتضای کفر خود عمل کنند و در مقابل، مؤمنان به مقتضای ایمان خود - یعنی دستورات اسلام - عمل کنند، غلبه و پیروزی با مؤمنان است. به‌عکس، هر کجا کفار در جنگ‌ها، سیاست‌ها و علوم و فنون، مطابق سنن الهی عمل کنند، ولی مؤمنان به مقتضای ایمان خود عمل نکنند، غلبه با کافران است (رشید رضا، ۱۹۹۰م، ج ۵: ۶۶). مرحوم علامه طباطبایی نیز بعد از اختیار قول اول، نوشته است ممکن است محل نفی سبیل را اعم از دنیا و آخرت بدانیم؛ زیرا مؤمنان مادامی که ملتزم به ایمان باشند، بر کافران غالب هستند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۵: ۱۱۶).

۲. به‌باور بیش‌تر فقیهان، ظهور آیه‌ی شریفه در این است که خداوند در عالم تشریح احکام، هیچ حکمی که مفاد آن مستلزم نوعی تسلط و برتری کافر بر مسلمانان باشد را جعل نکرده است (موسوی بجنوردی، پیشین: ۱۵۷)؛ ولی شیخ انصاری بر این باور خدشه وارد کرده و نوشته است:

«اولاً: سیاق تعبیر [که با واژه‌ی "لن" آمده و معنای نفی ابد هست، در آیه‌ی کریمه و خطاب به حضرت موسی است که "لن ترانی"؛ یعنی هرگز نمی‌بینی] تخصیص و استثنا را در حکم بر نمی‌تابد؛ در حالی که گفته‌اند اگر آیه، دلالت بر قاعده داشته باشد، باید مواردی را از آن استثنا کرد؛ از جمله در جایی که فروشنده‌ی بنده‌ی مسلمان به کافر، آزادی او را در عقد بیع شرط کند. فقها می‌گویند در این مورد، قاعده تخصیص خورده است.

ثانیاً: در جمله‌ی قبل، در همان آیه، سخن از حکم خداوند در روز قیامت رفته است؛ این جمله قرینه‌ی نفی سبیل در آخرت است، و نه در دنیا و در فضای تشریح.

ثالثاً: در برخی از روایات نفی سبیل، در این آیه، نفی حجت کفار بر ضد مؤمنان تفسیر شده است (انصاری، پیشین).

حاصل آن‌که - با توجه به آن‌چه در تفاسیر، روایات، شأن نزول و لغت بیان شد - محور سخن در آیه، بر بیان این حقیقت است که عزت، سربلندی و پیروزی از آن خداوند و به تبع او، از آن مؤمنان است؛ «فان العزة لله جميعاً» (نساء: ۳۷). این دسته از آیات می‌فرمایند: فتح و پیروزی همواره از آن اسلام است؛ چرا که عزت همواره از آن خداوند است و هرگز مؤمنان را ذلیل کافران نمی‌گرداند. عبارت «و لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً» در چنین سیاقی معنا پیدا می‌کند. لذا می‌شود ادعا کرد که در چنین سیاقی، بیان عزت و برتری تشریحی و در مقام قانون‌گذاری، برای مؤمنان حداقل مدّ نظر مستقیم نیست؛ بلکه عزت تکوینی خداوند و مؤمنان است که می‌تواند بیان آن، به‌عنوان یک واقعیت، در برابر گمان و محاسبه‌ی منافقان از اوضاع، کارساز باشد و مؤمنان را به راه و هدف الهی خود دل‌گرم و مطمئن کند. از سوی دیگر، همان‌گونه که پیش‌تر ذکر شد، در برخی روایات مراد از عدم سلطه، روز قیامت ذکر شده است.

بر اساس آن‌چه گفته شد، آیه‌ی نفی سبیل در معنای مطابقی و مستقیم خود نمی‌تواند دلیل قاعده‌ی فقهی نفی سبیل قرار گیرد؛ چرا که ویژگی قاعده آن است که بر مصادیق خود بدون واسطه منطبق باشد؛ مثل انطباق کلی طبیعی بر مصادیقش. در این آیه، در مصادیق مؤمن، کافر و سبیل، مناقشه‌ی فراوانی موجود هست؛ از سوی دیگر، در قواعد، استثنا وجود دارد؛ ولی سیاق آیه‌ی مورد نظر، استثناناپذیر است؛ چرا که با واژه‌ی "لن" نفی ابدی گذشته، حال و آینده شده است.

با کنار گذاشتن دلالت بلاواسطه‌ی آیه بر قاعده‌ی فقهی و استظهار بیان یک واقعیت در آن، مبنی بر این‌که خداوند کافران را بر مؤمنان مسلط نمی‌گرداند، این پرسش پیش می‌آید که مراد، چه نوع سلطه‌ای است که در این جا نفی شده است؟ روشن است که در دنیا، سلطه‌ی کافر بر مؤمن، حداقل در شکل غیرمنطقی، ظالمانه و در مقاطع معین زمانی و مکانی، نه‌تنها ممکن است، بلکه هم واقع شده و می‌شود؛ و حتی به‌صورت منطقی نیز در مواردی که کافران و اهل کتاب صاحب حرف و فنون باشند، این سلطه در حد آموزش، مورد قبول می‌باشد. درست همان‌گونه که در حوزه‌ی تکنولوژی و غیره، امروزه مشاهده می‌شود. در آیه‌ی شریفه نیز با وجود قبول این واقعیت

و صحنه‌گذاری بر آن، به نحوی ظریف و لطیف فرموده است: خداوند کافران را بر مسلمانان برتری و تسلط نمی‌دهد. قبول این واقعیت با کاربرد "ان" شرطیه برای امکان پیروزی کافران بر مسلمانان، هم‌چون کاربرد آن برای پیروزی مسلمانان بر کافران اشاره شده است: «فان کان لکم فتح من الله... و ان کان للکافرین نصیب...». ظرافت هم بنا به نقل مفسران در آن هست که از پیروزی مسلمین به "فتح" یاد کرده، ولی از پیروزی کافران به داشتن "نصیب" بسنده نموده است (طباطبایی، پیشین).

نتیجه‌گیری

آنچه در سخن پایانی می‌توان به‌عنوان مدعای مقاله در قالب یک گزاره بیان کرد این است که: از آیه‌ی شریفه‌ی ۱۴۱ سوره‌ی مبارکه‌ی نساء، قاعده‌ی فقهی و علمی قابل استخراج نیست تا از این طریق به منع روابط استیلایی مسلمین با کافران پرداخت. در آیه، واژگانی هست که احتمالات فراوانی در معنا و مفهوم آن‌ها وجود دارد. "لن" که در ادبیات به کار می‌رود، به هیچ‌وجه تخصیص‌بردار نیست؛ حال آن‌که در نفی سبیل، استثنا وجود دارد. کافر و کفر به چه معناست؟ مقصود از مؤمن و ایمان چیست؟ سبیل دارای چه مفهوم و معنایی هست؟ آیا این مفاهیم مشکک هستند، یا متواطی؟ در صورت مشکک‌بودن، کدام مرتبه از کفر و ایمان مانع سلطه و استیلا می‌شود و چه نوع سلطه‌ای در این آیه نفی شده است؟

به این ترتیب احتمالات گوناگون مانع تمسک به آیه جهت ایجاد قاعده‌ی نفی سبیل می‌شود. همان‌گونه که صاحب عروه، در فرع فقهی بیع مصحف به کافر، استدلال به حدیث اعتلا برای عدم فروش مصحف را ناکافی دانسته و بیان می‌دارد: مراد از اسلام در حدیث "الاسلام یعلو" چیست؟ ایشان پس از طرح چندین احتمال، می‌نویسد: چون احتمالات مختلفی در این حدیث وجود دارد و «اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال» و نمی‌توان در مواردی مثل بیع مصحف به این روایت استناد کرد (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۱ق، ج ۱: ۳۱).

منابع

قرآن کریم.

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق). *لسان العرب*. بیروت: دار صادر، ج ۳.
۲. انصاری، شیخ مرتضی (۱۳۹۳ق). *المکاسب*. نجف: جامعه النجف الدینی، ج ۳.
۳. تهانوی، محمدعلی بن علی (۱۹۹۶م). *کشاف اصطلاحات الفنون و العلوم*. بیروت: مکتبه لبنان ناشرون، ج ۵.
۴. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۰۴ق). *الصحاح*. بیروت: دار العلم للملایین.
۵. دشتی، محمد (۱۳۸۳). *ترجمه‌ی نهج البلاغه*. قم: سبط النبوی.
۶. راغب اصفهانی، ابی‌القاسم الحسین (۱۴۰۴ق). *المفردات فی غریب القرآن*. تهران: دفتر نشرالکتاب.
۷. رشیدرضا، محمد (۱۹۹۰م). *تفسیر المنار*. قاهره: هیئته العامه للکتاب، ج ۵.
۸. سبحانی تبریزی، جعفر (۱۳۸۵). *الایمان و الکفر فی الکتاب و السنه*. قم: مؤسسه امام صادق (ع).
۹. صادقی تهرانی، محمد (۱۳۹۵ق). *الفرقان فی تفسیر القرآن بالقران و السنه*. بیروت: مؤسسه الاعلمی، ج ۷.
۱۰. صدر، محمدباقر (۱۴۰۴ق). *دروس فی علم الاصول*. بیروت: دار الکتاب اللبنانی، ج ۲.
۱۱. صدوق، محمدبن علی (۱۳۷۸ق). *عیون اخبارالرضا(ع)*. تهران: نشر جهان، ج ۲.
۱۲. طباطبایی یزدی، سیدمحمد کاظم (۱۴۰۹ق). *العروه الوثقی*. بیروت: مؤسسه العلمی للمطبوعات، ج ۱.
۱۳. طباطبایی، سیدمحمد حسین (۱۳۶۹). *ترجمه المیزان*. ترجمه محمدباقر موسوی همدانی. قم: انتشارات اسلامی، ج ۵.
۱۴. طباطبایی، سیدمحمد حسین (۱۴۱۷ق). *المیزان فی تفسیر القرآن*. بیروت: مؤسسه الاعلمی، ج ۵.
۱۵. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۹ق). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. بیروت: دار احیاء التراث

العربی، ج ۲.

۱۶. طریحی، فخرالدین محمد (۱۳۷۵ق). *مجمع البحرین*. تهران: مکتبه المرتضویه، ج ۳.
۱۷. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۳ق). *التبیان فی تفسیر القرآن*. قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ج ۳.
۱۸. طیب، عبدالحسین (۱۳۷۸). *الطیب البیان فی تفسیر القرآن*. تهران: انتشارات اسلام، ج ۴.
۱۹. علم الهدی، سید مرتضی (۱۴۳۳ق). *الدخیره فی علم الکلام*. بیروت: مؤسسه التاریخ العربی.
۲۰. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله (۱۳۸۰). *اللوامع الالهیه فی المباحث الکلامیه*. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۲۱. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب (۱۴۲۶ق). *القاموس المحیط*. بیروت: دار الکتب العلمیه، ج ۲.
۲۲. قرشی، سیدعلی اکبر (۱۳۶۴). *قاموس قرآن*. تهران: دارالکتب الاسلامیه، ج ۲-۳.
۲۳. کاویانی، محمد (۱۳۹۳). «روش شناسی استخراج سبک زندگی اسلامی از سیره ی اهل البیت». *سیاست متعالیه*، سال دوم، شماره ۶، ص ۴۶-۳۱.
۲۴. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۳). *الکافی*. تهران: دارالکتب الاسلامیه، ج ۲.
۲۵. موحدی فاضل لنکرانی، محمد (۱۳۷۸). *سیری کامل در اصول فقه*. قم: انتشارات فیضیه، ج ۲.
۲۶. موسوی بجنوردی، سید حسن (۱۳۷۷). *القواعد الفقهیة*. قم: نشر الهادی، ج ۱.
۲۷. موسوی خمینی، سیدروح الله (۱۴۲۱ق). *البیع*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۲۸. موسوی خویی، سیدابوالقاسم (۱۴۲۲ق). *محاضرات فی اصول الفقه*. قم: مؤسسه احیاء آثار الخویی، ج ۱.